



احسان گرایلی / کارگردان تئاتر
او درباره جایگاه گفت‌وگو و دیالوگ در تئاتر نوشته است



در گفت‌وگو چیزی متولد می‌شود

← واژه‌هایی به‌ظاهر آشنا که

براحتی آن را استفاده می‌کنیم گو اینکه طبیعتاً نیازی به ترجمه و بازتعریف ندارد. جایی از بهرام بیضایی خواندم یکی از دلایل عدم توسعه یافتگی در کشورهایی چون ما غیاب فرهنگ دیالوگ است. شاهد مثال هم نمایش ایرانی است که در ساختارش دیالوگ خیلی جایی ندارد و بیشتر متکی به تک گویی‌ها و روایتگری‌هاست حتی اگر جایی مثل تعزیه چند نفر به توالی حرف می‌زنند الزاماً دیالوگ شکل نمی‌گیرد بلکه روایتی است که از دهان‌های متکثری به گوش می‌رسد. جالب اینجاست موسیقی ما هم بر همین قاعده استوار است حتی اگر جایی‌سازی جمله‌ای می‌گوید در پاسخ تکرار همان جمله را ساز دیگری می‌گوید به همین دلیل مفهوم هارمونی خیلی در سازبندی ما جایی ندارد. خب عجیب نیست اگر پدر در جامعه توان گفت‌وگو با فرزندش را ندارد یا فرزند با پدر. هنر و فرهنگ هر جامعه تجلی تنیدگی باورهای یک جامعه هستند.

بیرون نمایش به آدم‌ها تحمیل کنیم انگار در خروجی تأثیر گذاشته‌ایم و نتیجه درست حاصل نمی‌شود یعنی خروجی دیگر نه جذاب است و نه قابل اتکا. مخاطب به سادگی می‌گوید باورپذیر نیست. حسن این آزمایشگاه این است که نهایتاً مخاطب نتیجه را دوست ندارد، اما همین مداخلات و سلب آزادی‌ها در جهان بیرون هزینه‌های اجتماعی سهمگینی ایجاد خواهد کرد. در این روند که عرض کردم سه سطح از دیالوگ موجود است:

یکی دیالوگ در داخل درام و توسط عناصر آن، دیگری دیالوگ اثر با مخاطب و سومی دیالوگ جامعه با تصمیم‌سازان.

حالا هر کدام از این سطوح مختصاتی دارند و مشخصاتی که پیش از آن بهتر است یک بار دیگر این واژه را بازتعریف کنیم تا در فضای فهم مشترک‌تری ادامه دهیم.

ارسطو می‌گوید من چیزی می‌گویم دیگری چیز دیگری می‌گوید و اینجا چیز سومی متولد می‌شود. بعدها دیالکتیک هگلی نیز بر پایه برخورد تز و آنتی تز و نتیجه آن که سنتز

در ادبیات کلاسیک ما گاهی با «گفتم گفت»هایی مواجه می‌شویم که یا گفت‌وگو نیستند یا هیچگاه شکل قالبی در جریان ادبیات دوران خود نبوده‌اند. تفکر استعاری شرقی ایرانی که سرشار از ایماژها و شاعرانگی‌ها و خیالپردازی‌هاست گاهی مجالی برای شکل‌گیری دیالوگ نمی‌دهد. دیالوگ با یک ذهن فلسفی پرداخته‌تر و فربه‌تر می‌شود چرا که با فلسفیدن و باز تعریف‌های به‌هی و واژگان کلمات کارکردهای دقیق‌تر خود را پیدا می‌کنند و در یک بستر بین‌الذهانی فهم دقیق‌تری را انتقال می‌دهند. این بلوغ یک اتفاق خلق‌الساعه نیست؛ امری است که سال‌ها به ممارست و پیگیری و فلسفیدن به دست آمده است.

گاهی در این مسیر مورد نقد و استهزای برخی از متفکران هم قرار گرفته است. کسانی مانند یونسکو در ساخت ابزار نقدی جدی به عدم کارکرد دیالوگ دارند معتقدند ما حرف می‌زنیم با هم اما دیالوگ ایجاد نمی‌شود. مرور یک شب نشینی معمولی خانوادگی و جمع‌بندی موضوعات مطرح شده و سیالیت گپ و گفت‌ها گاهی به ما سطح ابزار موجود در ناخودآگاه تعاملاتمان را نشان می‌دهد. موضوعات پراکنده‌ای که مدام طرح می‌شود و بی‌نتیجه رها می‌شود. این همان نقد جدی است که یونسکو به زبان و در پی آن به دیالوگ یا گفت‌وگو دارد. پراکندگی از بی‌معناهایی که واگویه‌های شخصی است تا اشتراک چیزی با کسی. جالب اینجاست که حتی با استفاده از کلمات مشترک توان ایجاد فهمی واحد را نداریم و اینجاست که زبان از کارکرد اصلی خود که ایجاد ارتباط است باز می‌ماند و تنها در خدمت ایجاد مجموعه‌ای از سوء تفاهمات قرار می‌گیرد.

این عدم توان دیالوگ کردن، جهان پر سر و صدا و پر آشوبی را ساخته که همه در آن حرف می‌زنند اما دریغ از این که کسی حرف کسی را بفهمد.

تئاتر و سینما یک کارکرد بسیار ارزشمند دارند که در کشورهایی مثل ما مغفول است. اصلاً ما به کارکرد هنر کاری نداریم مگر جایی به‌عنوان یک رسانه در خدمت ایدئولوژی‌لازم‌شان داشته باشیم مابقی بزرگ دوزک است. حالا آن کارکرد چیست؟ درام این ظرفیت را دارد که شما هر مقوله اجتماعی را مثل یک آزمایشگاه ببرید داخلش و آدم‌های نمایش زندگی واقعی کنند در آن و خروجی آن نظریه و مفهوم و اندیشه را در پایان با تحلیل رفتار مخاطب آن دریافت کنید. حالا نسخه شما آماده است. دیگر نیازی نیست آن ایده و نظریه را در جامعه واقعی آزمون کنید و هزینه‌های سنگین اجتماعی را متحمل شوید و تبعات گنگ و ناشناخته‌اش هم دومینووار جامعه را ببلعد. حالا این آزمایشگاه چطور کار می‌کند و چه شرایطی لازم دارد. باید بتواند با صداقت با موضوع برخورد کند و آدم‌های درام آزادانه عمل کنند و دیالوگ بگویند. هر جایی که واقعیت رفتار آدم‌های نمایش را از بیرون کنترل کنیم و نگذاریم آزادانه در جهان درام زیست کنند و چیزی از ذهن



هست سعی در تبیین همین کارویژه دارد. دیالوگ در تعریف ساده خود به معنای گفت‌وگوی بین دو شخص تعبیر می‌شود؛ شخصیت‌های هر درامی از طریق دیالوگ نموده می‌شوند و پرورش می‌یابند و اتفاقات خارج از صحنه به وسیله دیالوگ به تماشاگران القا می‌شود. در این تعریف مفهوم بسیار درستی مستتر هست که کارویژه اصلی دیالوگ است و آن هم بیانی بیش از آنچه گفته می‌شود، فراتر از کلماتی که گفته می‌شود. این امر با بیان استعاری و شاعرانه که تأویل‌پذیری بسیاری دارد متفاوت است.

اما در درام دیالوگ امکان و ابزار اصلی پیشبرد درام است، یعنی ما به‌عنوان مخاطب از لایه لای حرف‌های بازیگران روایت را پیگیری می‌کنیم، انگیزه‌های آدم‌های نمایش را متوجه می‌شویم و ارزیابی می‌کنیم، ارتباط آدم‌ها و تضاد و تقابل‌های درام را درک می‌کنیم، هیجان و عاطفه و حس را با شخصیت‌های درام تجربه می‌کنیم و به فرجام وقایع اشراف پیدا می‌کنیم، البته عناصر بسیار دیگری هم در یک درام حضور دارد تا کمک به درک درست‌تر و ایجاد کنش دراماتیک بکند اما در این مجال صرفاً به جایگاه دیالوگ نگاه می‌کنیم. دیالوگ در گونه‌های مختلف نمایشی مختصات متفاوتی دارد اما آنچه باید داشته باشد تا دیالوگ باشد و نه حرافی کارویژه‌هایی است که عرض کردم و باید در خدمت کنش نمایش باشد. دیالوگ قصه را نمی‌گوید، انگیزه را هم می‌گوید بدون گفتن از آن اما قصه با آن پیش می‌رود و ناگفتنی‌ها از آن درک و فهم می‌شود و نه الزاماً شنیده. در جهان واقع ما حرف‌هایی می‌زنیم که در پس آن کودکی ما، تربیت ما، شرایط روحی و روانی ما و بسیاری از امور زیسته ما پنهان است. دیالوگ باید تمام این بار را به دوش بکشد و چیزی بیش از این باشد و آن کزیدگی زمان است. درمان موضوعات را انتخاب می‌کند چون زمان محدودی در دست دارد اما در ساخت مواجهه با مخاطب گفت‌وگو غرض اصلی همه آنچه هنر در پی می‌گیرد ایجاد گفت‌وگوست؛ گفت‌وگویی با مخاطب برای ایجاد فهم تازه یا تغییر شرایطی که این امر ناگزیر به گفت‌وگو است از جنس دیالوگ برای تبیین دقیق موضوعات. پس پیش از هر چیزی باید زبان مشترکی برای آن یافت. حالا در مرحله نهایی آنچه من در این نوشتار عرض می‌کنم سنتز حاصل از گفت‌وگوست که در برخورد ذهن جامعه با موضوعات و فهم نتیجه آن برای تصمیم‌سازی‌های پیش رو است. همان‌طور که یک درام برای پیشبرد روایت خود نیاز به دیالوگ و گفت‌وگو دارد به شکل سزاوارتر جامعه بدون دیالوگ محکوم به اضمحلال و فروپاشی است. ■

